

تدریس ادبیات فارسی*

پرویز ناتل خانلری

یکی از دوستان می‌گفت: «گویا قصد و غرض اصلی از تدریس ادبیات فارسی در مدارس ایران آنست که شاگردان را از هرچه ادبیات است بیزار کنند». من نمی‌دانم که قصد اینست یا جز این، اما می‌بینم نتیجه‌ای که به دست می‌آید جز این نیست. سال به سال توجه و اعتنای شاگردان به ادبیات فارسی کمتر می‌شود و اطلاع ایشان از قواعد زبان و ادبیات کشور خود رو به نقصان می‌گذارد.

میان شاگردانی که از تحصیل در دبیرستانها فراغت می‌یابند کمتر کسی است که بتواند مطلبی را به زبان خود در چند صفحه بنویسد و نوشته او دارای عبارات درست و معانی مرتب منطقی باشد. ذوق و اعتنای ایشان به ادبیات فارسی نیز تا آن حد پرورش می‌یابد که در دوره زندگی شاید جز دیوان حافظ، که در خانه تفأل به آن را آموخته‌اند، هرگز دیوان شاعری را نگشایند. فهم دقایق و لطایف ادبیات قدیم نیز برای نسل حاضر کم‌کم دشوار می‌شود و جوانان ما با رموز ادبی فارسی بیگانه می‌گردند. ما به این دلخوشیم که ایرانی ذاتاً شاعر و

* سخن، سال دوم، تیرماه ۱۳۲۴، شماره هفتم، صص ۴۸۱ تا ۴۸۶.

صاحب ذوق است و این معنی را، مانند داستانهای دیگری که از مفاخر گذشته داریم، پیوسته نزد آشنا و بیگانه تکرار می‌کنیم، و نمی‌بینیم که قرنهایست انحطاط بر ذوق ما مستولی شده و شاید کمتر ملتی را بتوان یافت که مدتی چنین دراز در حال رکود مانده و در هیچ‌یک از فنون هنر اثری درخور ذکر نیاورده باشد. امروز بیشتر شاگردان کلاسهای متوسطه ما، حتی در رشته ادبی، فرق شعر و نثر را نمی‌دانند و وزن شعر را در نمی‌یابند و یک صفحه از شاهنامه را هم بی‌غلط نمی‌خوانند.

نخست باید دانست که غرض از تدریس ادبیات در هر کشوری چیست، آنگاه باید ببینیم که این غرض نزد ما تا چه حد حاصل می‌شود. به گمان من از تدریس ادبیات ملی باید چند نتیجه به دست بیاید. یکی آشنایی جوانان با مآثر و سنن فکری و ذوقی گذشتگان خود، که موجب دلبستگی ایشان به کشور و ملت و ایجاد نحوه تفکر و ذوق خاص ملی می‌گردد، و این خود یکی از مهمترین مبانی ملیت به شمار می‌رود. دیگر آموختن شیوه‌های مختلف تجزیه امور و تعقل منطقی و ادراک جمال که به وسیله آن ذوق فردی پرورش می‌یابد. پس از آن آشنا شدن با اصول و قواعد زبان و آموختن طرق گوناگونی که برای بیان معنی مقصود در هر زبانی امکان‌پذیر است. نتیجه دیگری که باید از تدریس ادبیات انتظار داشت پرورش ذهن و قوای فکری جوانان است، به طوری که بتوانند از ثمره تجربیات و اندیشه‌های بزرگان گذشته بهره بگیرند و امور زندگی را بهتر و دقیق‌تر دریابند و به این طریق مسائل اجتماعی را وسیع‌تر و روشن‌تر ادراک کنند. در مدارس ما از تدریس ادبیات می‌توان گفت که هیچ‌یک از این اغراض حاصل نمی‌شود. پس باید علت را جستجو کرد و علت جز در طریقه تعلیم نیست.

قواعد زبان

شاگردان ما با اصول و قواعد زبان فارسی آشنایی ندارند. زیرا که دستور زبان را جز در سالهای اول دبیرستان آن هم به طور بسیار ناقص و سطحی نمی خوانند، و از آنچه خوانده اند چیزی نمی آموزند، و پیداست که با این مقدمه نادرست در سالهای بعد نمی توانند از دقایق و رموز دستوری زبان در ضمن مطالعه آثار ادبی قدیم و جدید چیزی استنباط کنند.

فنون ادبی

اما درباره فنون ادبی، باید گفت که شاگردان ما بکلی از آن بی بهره اند، زیرا که این فنون هنوز عبارت از قواعد کهنه و مندرسی است که قرنهای پیش، از زبان عربی اقتباس شده یا به تناسب آن زبان به وجود آمده، و گذشته از اینکه مبتنی بر هیچ گونه روش علمی و منطقی نیست در اغلب موارد هم با زبان فارسی منطبق نمی شود. معانی و بیان نزد ادیبان ما هنوز از قواعدی که سکاکی برای زبان عرب وضع کرده بود چندان تجاوز نکرده و نویسندگان ایرانی در این باب کاری انجام نداده اند جز آنکه همان قواعد را با عبارات مغلق به فارسی نقل کنند و مثالهایی، اغلب نادرست، برای قواعدی که بیشتر آنها تنها در زبان عربی مصداق دارد بتراشند. نتیجه آنکه چندی این معانی بیان بی معنی را در سال پنجم متوسطه تدریس کردند و شاگردان از آن چیزی دریافتند و بیزار شدند، و ناچار این درس تعطیل شد. علم بدیع، یعنی قواعد تزینات لفظی و معنوی، که از آثار ادوار انحطاط ذوق و فکر ایران است، نیز چندی جزء مواد درسی بود و خوشبختانه متروک شد. اما عروض که مجموعه ای از قواعد کج و معوج و مندرس و نادرست است و به علم طلسمات بی شباهت نیست مدتی در رشته های ادبی

تدریس می‌شد. اگر بعضی از دانشجویان طوطی‌وار قواعد آن را به خاطر می‌سپردند کمترین نتیجه‌ای از آن به دست نمی‌آوردند یعنی پس از آنکه مدتی افاعیل و مشتقات و مزاجفات آنها را از بر می‌کردند فرق موزون را از ناموزون نمی‌شناختند. سرانجام از تعلیم آن نیز چشم‌پوشی شد و قواعد قافیه نیز به دنبال آن رفت. اکنون هیچ‌یک از فنون ادبی در دبیرستانها تدریس نمی‌شود و اگر بشود نیز، با آن اسلوب، سودی از آن به دست نخواهد آمد.

تاریخ ادبیات

تاریخ ادبیات هنوز نزد ما با تاریخ زندگی شاعران اشتباه می‌شود. با اینکه در سالهای اخیر کتبی در تاریخ ادبیات نوشته شده و تا حدی اصول این فن در آنها مراعات گردیده است هنوز نقصهای بسیار در این کار هست. ازجمله یکی آنکه، برحسب شیوهٔ مندرس تعلیم قدیم، می‌خواهیم آنچه را که خود می‌دانیم یکباره به شاگردان بیاموزیم و در این کار نه وقت و فرصت شاگرد و نه احتیاجات او را در نظر می‌گیریم. دیگر آنکه به علل اجتماعی تحولات ادبی و بیان چگونگی آن تحولات کمتر توجه می‌کنیم تا به ذکر جزئیاتی از زندگی شاعران و نویسندگان که شاید در ایجاد سبک و پرورش فکر و ایجاد معانی ایشان تأثیری نداشته است. در امتحانات به‌خوبی دیده می‌شود که بسیاری از شاگردان مثلاً سال تولد و وفات و تاریخ سفرهای ناصر خسرو را می‌دانند اما نامی از آثار او نشنیده‌اند و اگر نامی از آن آثار آموخته‌اند از مطلب و معانی و مقصود نویسنده و شیوهٔ بیان و مختصات لغوی و دستوری کتاب بکلی بی‌خبرند.

همچنین مقداری از وقت ایشان در آموختن شرح احوال شاعران و نویسندگان درجه دوم و سوم مانند عمیق بخارایی و ادیب صابر و عثمان مختاری و امثال ایشان به هدر می‌رود و حال آنکه کسانی مانند فردوسی و مولوی و نظامی و سعدی و حافظ را که شناختن آنان برای هر ایرانی از واجبات است چنانکه باید نمی‌شناسند و از آثارشان اطلاع کامل و دقیقی ندارند. از این گذشته آموختن شرح حال و سوانح زندگی و ذکر آثار شاعر یا نویسنده‌ای، اگر شاگردان با آثار او آشنا نشوند، هیچ‌گونه سودی در بر ندارد و درسی ملال‌آور است که بزودی از خاطر می‌رود.

نمونه آثار ادبی

در سالهای گذشته که هنوز ترقیات مشعشع (!) شروع نشده بود کتابهایی حاوی منتخب ادبیات فارسی از نظم و نثر برای تدریس در مدارس وجود داشت که بهترین نمونه آنها «فرائدالادب»^(۱) بود. البته نمی‌توان آن کتب را خالی از هر عیب و نقصی دانست، اما در هر حال بر اساسی درست مبتنی بود و رفع نقیصه‌های آن اشکالی نداشت. وزارت فرهنگ تدریس آن کتب را ممنوع کرد و مقرر داشت که به انحصار کتابهایی را که خود منتشر می‌کند در مدارس بیاموزند. در روش جدید به جای یکی چندین کتاب از آثار ادبیات فارسی چاپ کردند که از آن جمله منتخب دیوان فرخی و مسعود سعد سلمان و کلیله و دمنه و سیاست‌نامه و شاهنامه و مثنوی مولوی و چند کتاب به قلم نویسندگان امروزی بود. همه این کتابها را چندی به اجبار به شاگردان فقیر مدارس فروختند و چون اجبار از میان رفت ایشان را در خریدن یک یا چند کتاب از آن جمله، به انتخاب معلم، مختار کردند. اما خواندن همه این کتابها در کلاس، با فرصت مختصری که

شاگردان داشتند، میسر نبود. ناچار، در عمل، قرائت نمونه‌های ادبیات فارسی به همان کلیله و دمنه انحصار یافت و ممتحنان نیز در جلسات امتحانی همان را از شاگردان خواستند و به این طریق کلیله و دمنه، به عنوان یگانه شاهکار جاودانی ادبیات فارسی و تنها مقیاس و معیار فصاحت و بلاغت، در تمام کلاسهای دوره دوم دبیرستان تدریس می شود.

اما این شاهکار جاوید برای جوان امروزی نه مفید است و نه جالب. جالب نیست زیرا مطالب آن با زندگی او ارتباطی ندارد، نویسنده کتاب، در تمثیل از جانوران، خواسته است طرز سلوک ندیمان و مقربان را در پیشگاه پادشاهان مستبد و خودرأی آن روزگار بیاموزد. بارها درضمن تدریس کلیله و دمنه از شاگردان شنیده شده است که این مطالب به ما چه ربطی دارد؟ اگر خدای ناکرده جوانی با دقت کلیله و دمنه را بخواند و مطالب آن در ذهن او مؤثر شود نه همان سودی نخواهد برد بلکه بسیار زیان خواهد کرد، زیرا به جای آنکه در مدرسه با امور و مسائل اجتماعی این زمان که مورد ابتلای او و محتاج بدانهاست آشنا شود با اصول اجتماعی مندرس قرون گذشته پرورده شده و فکرش به جای پیشرفت، سیر واژگونه کرده است.

این نکات از نظر معانی بود. اما از نظر بیان نیز کتاب کلیله و دمنه برای شاگردان امروزی مفید نیست، زیرا که طرز جمله‌سازی و عبارت‌پردازی آن نمی‌تواند برای بیان مقاصد مردم این زمان سرمشق قرار گیرد و در انواع حوایج زندگی امروزی به کار برود.

از همه بدتر آنکه در همین نسخه کتاب کلیله و دمنه هم، که از طرف وزارت فرهنگ برای دبیرستانها چاپ شده، به پیروی از سنن قدیم، نقطه‌گذاری

را رعایت نکرده‌اند و چون ساخت جمله‌ها کهنه و برای مردم امروز نامأنوس است، شاگرد جز با ممارست و تمرین بسیار از عهده خواندن عبارات آن برنمی‌آید و این خود مشکلی دیگر برای شاگردان ایجاد می‌کند و ایشان را از درس فارسی متنفر می‌سازد.

نتیجه همین اسلوب تعلیم زبان و ادبیات است که جوانان ما از عهده بیان مطالب خود برنمی‌آیند. لغات و تعبیرات کهنه‌ای که در این کتب می‌خوانند به کارشان نمی‌آید و طرز تعبیر معانی امروزی را نمی‌آموزند و اگر می‌آموزند سرمشق ایشان مقالات روزنامه‌هاست که بیشتر به دست کسانی مانند خودشان نوشته شده است.

نکته دیگر اینکه ما هنوز نمی‌خواهیم شیوه‌های جدید ادبی، مانند داستان و نمایش، را که در ادبیات رسمی قدیم ما نبوده است به رسمیت بشناسیم و هنوز گمان می‌کنیم که ادبیات منحصر به قصیده و غزل و رباعی یا تاریخ و کتب اخلاقی است.

از همه نکات مذکور این نتیجه حاصل می‌شود که ادبیات فارسی در نظر شاگردان صورت آثاری خالی از لطف و ذوق و کهنه و متروک یافته، که با زندگی ایشان ارتباطی ندارد، یعنی نه به کارشان می‌آید و نه از آن لذتی حاصل می‌کنند.

با این مقدمات عجب نیست اگر می‌بینیم که ادبیات قدیم فارسی متروک شده و ذوق ادبی کم‌کم در این سرزمین می‌میرد. اگر از این امر خرسند نیستیم باید در پی چاره‌ای برآییم و چاره کار دشوار نیست.

چاره کار

در اصول تدریس زبان و ادبیات فارسی، جز آنچه مربوط به ذوق و همت معلم است، به گمان من باید نکات ذیل را منظور داشت و اجرا کرد:

۱- کلیات دستور زبان فارسی را باید از دوره ابتدایی به اختصار آموخت و در دوره اول متوسطه قواعد آن را بسط داد و در ضمن خواندن قطعات نظم و نثر باید آن قواعد را به شاگرد یادآوری کرد و او را به تمرین و تکرار واداشت.

۲- نمونه‌های منتخب نظم و نثر در دوره ابتدایی و هم در سالهای اول متوسطه باید چنان انتخاب شود که از حیث ساخت عبارت و نکات دستوری متضمن هیچ اصل کهنه و منسوخ نباشد. عبارت زائد و جمله‌سازی ادیبانه را از این قطعات حذف باید کرد تا ذهن شاگرد با دقت و صراحت و وضوح و سادگی در بیان خو بگیرد. در نثر، اگر قطعاتی از نویسندگان قدیم نقل می‌شود، باید به این منظور در آنها دست برد و تا جایی که اسلوب بیان تغییر نکند، وجوه منسوخ صرف افعال و لغات و تعبیرات کهنه را از عبارات آن حذف باید کرد.

۳- برای سالهای چهارم و پنجم دبیرستان باید کتاب واحد مبسوطی شامل نمونه‌های مختلف نظم و نثر فارسی در همه ادوار ادبی فراهم آید که در آن، به ترتیب تاریخ، نخست هریک از آثار ادبی به اختصار معرفی شود و سپس قطعه‌ای از آن درج گردد. نکات دستوری و مطالب آموختنی درباره طرز بیان و اسلوب تعبیر و جز اینها باید در ذیل صفحات یا در پایان هر قطعه به وضوح قید شود تا شاگرد در ضمن مطالعه متن به آن نکات توجه کند و در ذهنش جایگیر شود.

۴- فنون ادبی را نیز، تا آنجا که لازم است، در ضمن همین قطعات باید آموخت. مثلاً به جای آنکه اصول وزن و قافیه و انواع شعر و بعضی از دقایق

شاعری را در کتابی جدا و ضمن درسی مستقل به شاگردان بیاموزیم، باید در ضمن تدریس قطعات منتخب ادبی این مطالب را مندرج ساخت. مثلاً اصول وزن شعر فارسی را در طی چند سطر به عبارت ساده باید نوشت و با مثالهایی واضح آن را آشکار ساخت. سپس اوزان معروف شعر فارسی را در ضمن نقل قطعاتی از شاعران بزرگ و مشهور معرفی باید کرد. همچنین نخستین بار که در کتاب قصیده یا مثنوی یا رباعی و غزلی نقل می‌شود باید، پیش از آوردن متن، به عبارتی ساده، خصوصیات هریک از این انواع را بیان کرد و سپس به عنوان نمونه قطعه منظور را نشان داد.

۵- برای کلاسهای ششم رشته‌های مختلف و خاصه برای رشته ادبی باید این منتخبات مفصل‌تر و دقیق‌تر تهیه شود و حاوی نکات بیشتری از قواعد و نکات فنون ادبی باشد. همچنین بسیار بجاست اگر هریک از آثار گرانبهای ادبیات فارسی در جزوه‌های کوچکی که شماره صفحات آنها از بیست نگذرد، انتخاب و خلاصه شود و به قیمت ارزان در دسترس شاگردان قرار گیرد. تا در تاریخ ادبیات هرگاه که از آثار شاعر یا نویسنده‌ای بحث می‌شود شاگردان بتوانند منتخب آن را به دست بیاورند و از مطالب و شیوه بیان آن اطلاع یابند.

با اجرای این روش شاید کار تدریس زبان و ادبیات فارسی به نتیجه‌ای برسد و از این انحطاطی که می‌بینیم تاحدی جلوگیری شود و گر نه چشم اصلاح نباید داشت و این خرابی روز به روز بیشتر می‌شود و شاید، اگر چند سال بر همین منوال بگذرد، جوانان ما بکلی با ادبیات فارسی بیگانه شوند و در خواندن و نوشتن چند سطر به زبان مادری خود فرو بمانند.

یادداشتها:

۱. فرائدالادب تألیف عبدالعظیم قریب گرکانی به کوشش دکتر ناصر رحیمی و محمدرسول دریاگشت، چاپ جدید، از انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۷.